

نَظْمُ لَامِيَةِ الْأَفْعَالِ

تأليف:

ابن مالک، جمال الدين ابو عبدالله

وفات:

سال ۶۷۲ هجری قمری

ترجمه و شرح:

سید مسلم تفت دار

مدرسه امیریه

جزیره قشم – گیاهدان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

۹.وَأَدِمُّمُ كَسْرًا لِعَيْنٍ مُضَارِعٍ يَلِي فَعَلًا
 ۱۰. ذَا الْوَاوِ فَاءً أَوْ أَلْيَا عَيْنًا أَوْ كَأْتِي كَذَا الْمُضَاعَفُ لَازِمًا كَحَنَّ طَلَا

۱۰ و ۹. همیشه عین الفعل مضارعی را کسره بده که بعد از فَعَلَ می آید. (در صورتی که) فاء الفعل، واو، یا عین الفعل، یاء، یا مانند أَتَى (لام الفعل، یاء) باشد. همچنین مضاعف لازم مانند: حَنَّ طَلَا = بچه آهو [مادرش را] صدا زد.

شرح:

در چهار صورت فَعَلَ يَفْعَلُ می آید:

۱. **فاء الفعل واو باشد**، مانند: وَعَدَ يَعِدُ، به شرطی که لام الفعل از حروف حلق (همزه، هاء، حاء، خاء، عین، غین) خالی باشد. زیرا در این صورت فَعَلَ يَفْعَلُ می آید، مانند: وَقَعَ يَقَعُ، وَضَعَ يَضَعُ.

۲. **عین الفعل یاء باشد**، مانند: بَاعَ يَبِيعُ، سَارَ يَسِيرُ

۳. **لام الفعل یاء باشد**، مانند: أَتَى يَأْتِي، به شرطی که عین الفعل از حروف حلق (همزه، هاء، حاء، خاء، عین، غین) نباشد. زیرا در این صورت فَعَلَ يَفْعَلُ می آید، مانند: نَهَى يَنْهَى
 اما فعل أَبِي يَأْبِي شاذ است. در حدیثی رسول الله صلی الله علیه و سلم می فرماید: كَلُّ أُمَّتِي يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ أَبِي، قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَنْ يَا أَبِي؟ قَالَ: مَنْ أَطَاعَنِي دَخَلَ الْجَنَّةَ، وَمَنْ عَصَانِي فَقَدْ أَبِي. بخاری ۷۲۸۰.

در این بیت، شاعر طبق قیاس می گوید:

يَا إِبِلِي مَا ذَأْبُهُ فَتَأْبِي مَاءٌ رَوَاءٌ وَنِصِيٌّ حَوْلِيهِ

ای شترم! چیست که از سریع رفتن امتناع می کند. آب سیراب کننده و علف خوب اطرافش است.

۴. **مضاعف لازم باشد**، مانند: حَنَّ يَحْنُ.

۱۱. وَضَمَّ عَيْنَ مُعَدَّاهُ وَيَنْدُرُ ذَا كَسْرِ كَمَا لَا زِمٌ ذَا ضَمٍّ اِحْتِمَالًا

۱۱. وَضَمَّ عَيْنَ مُعَدَّاهُ

وضمه بده عین الفعل مضارع [مضاعفی] که متعدی است.

شرح:

اگر فعل مضاعف متعدی، ماضی آن بر وزن فَعَلَ بود مضارع آن بر وزن یَفْعُلُ می آید. مانند: سَبَّ یَسُبُّ سَبًّا: دشنام داد، قطع کرد. صَبَّ یَصُبُّ صَبًّا: ریخت.

۱۱.وَيَنْدُرُ ذَا كَسْرِ كَمَا لَا زِمٌ ذَا ضَمٍّ اِحْتِمَالًا

و نادر است (مضاعف متعدی، مضارع آن) دارای کسره باشد. همان طوری که مضارع از مضاعف) لازم، ضمه دار احتمال دارد.

شرح:

در ابتدای مصراع اول آمد که مضاعف متعدی طبق قیاس بر وزن فَعَلَ یَفْعُلُ می آید اما اگر افعالی از مضاعف متعدی بر وزن فَعَلَ یَفْعُلُ آمدند شازند.

همچنین همان گونه که در بیت دهم گذشت مضاعف لازم، طبق قیاس بر وزن فَعَلَ یَفْعُلُ می آید اما اگر افعالی از مضاعف لازم بر وزن فَعَلَ یَفْعُلُ آمدند شازند.

افعال شاذ از هر دو نوع به دو دسته تقسیم می شوند: **یک وجهی و دو وجهی.**

الف) یک وجهی: مضارع آن ها خارج از قیاس به یک وجه تلفظ زده شده است:

مثال برای مضاعف متعدی: حَبَّ یَحِبُّ. در بیت بعدی خواهد آمد.

مثال برای مضاعف لازم: هَبَّ یَهْبُّ. در ابیات ۱۳ تا ۱۸ خواهد آمد.

ب) دو وجهی: مضارع آن ها به دو وجه، موافق و مخالف قیاس تلفظ زده شده است.

مثال برای مضاعف متعدی: شَدَّ: موافق قیاس: یَشُدُّ. مخالف قیاس: یَشُدُّ. در ابیات ۱۲ و

۱۳ خواهد آمد.

مثال برای مضاعف لازم: شَحَّ: موافق قیاس: یَشْحُ. مخالف قیاس: یَشْحُ. در ابیات ۱۹ و

۲۰ و ۲۱ خواهد آمد.

۱۲. فَذُو التَّعَدِّي بِكَسْرِ حَبَّهُ.....

۱۲. پس (فعل مضارع از مضاعف) متعدی (که خلاف قیاس) به کسر آمده: حَبَّ

می‌باشد.

شرح:

فعل مضارع از مضاعف متعدی که بر یک وجه، شاذ آمده تنها یک فعل است: حَبَّهُ يُحِبُّ

حُبًّا، حَبًّا: او را دوست داشت.

این فعل در سوره‌ی آل عمران آیه‌ی ۳۱ به روایت عَطَّارْدِي، شاذ قرائت شده است:

﴿فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ﴾.

اما لغت مشهوری که به همین معناست أَحَبَّ يُحِبُّ می‌باشد.

۱۲.وَعِ ذَا وَجْهَيْنِ هَرَّ وَشَدَّ عَلَّهُ عَلَلًا

۱۳. وَبَتَّ قَطْعًا وَنَمَّ

۱۲ و ۱۳. دو وجهی را (از مضعف متعدی) حفظ کن: هَرَّ، شَدَّ، عَلَّ، بَتَّ، نَمَّ.

شرح:

فعل‌های مضارع می که از مضعف متعدی، دو وجهی می‌آیند:

ماضی	مضارع قیاسی	مضارع شاذ
هَرَّ	يَهْرُ	يَهْرُ
شَدَّ	يَشُدُّ	يَشُدُّ
عَلَّ	يَعْلُ	يَعْلُ
بَتَّ	يَبْتُ	يَبْتُ
نَمَّ	يَنْمُ	يَنْمُ

مصدر و معانی این افعال:

۱. هَرَّ الشَّيْءُ هَرًّا، هَرِيرًا: آن را ناپسند دانست.

اما هَرَّ الكَلْبُ البردُ: سرما سگ را به بانگ در آورد، مضارع آن فقط به کسر آمده است.

۲. شَدَّ شَدًّا: آن را بست، کشید، سفت کرد.

۳. عَلَّهُ عَلَلًا، عَلًّا: آن را دوباره آب نوشاند. عَلَّ الجَمَلُ: دوباره آب نوشید، پی در پی

آب نوشید. النَّهْلُ: نوشیدن اول، العَلَلُ: نوشیدن دوم.

در وشاح الحره آمده است: ابن مالک عَلَلًا را به همراه عَلَّهُ آورد تا بفهماند. آن فعلی دو

وجهی است که آشامیدن بار دوم معنا دهد، اما: عَلَّتِ الأَرْضُ بِمَعْنَى: كَثُرَتْ مَاءُهَا، طبق

قاعده يَعْلُ به کسر می‌آید زیرا لازم است.

و در مناهل الرجال آمده است: عَلَلًا را قید آورد به خاطر احتراز از: عَلَّ إِبِلَهُ إِذَا صَرَفَهُ

قَبْلَ الرَّيِّ: هرگاه شترش را قبل از سیر آشامیدن، چرخ داد. زیرا مضارع آن طبق قیاس به

ضم می‌آید.

۴. بَتَّ الحَبْلَ بَتًّا، بَتَّةً: طناب را قطع کرد، برید.

۵. نَمَّ الحَدِيثَ نَمًّا: جهت فساد سخن چینی کرد.

حضر می در این بیت، چهار فعل به این افعال افزوده است:

وَمِثْلُ هَرَّ يَنْتُ شَجَّهُ وَكَذَلِكَ أَضَّهُ رَمَّهُ أَي أَصْلَحَ العَمَلَا

ماضی	مضارع قیاسی	مضارع شاذ
نَتَّ	يَنْتُ	يَنْتُ
شَجَّ	يَشَجُّ	يَشِجُّ
أَضَّ	يُؤَضُّ	يَيْضُّ
رَمَّ	يَرُمُّ	يَرِمُّ

مصدر و معانی این افعال:

۱. نَتَّ الحَبْرَ نَتًّا: خبر را فاش کرد. نَتَّ الجُرْحَ: زخم را روغن مالید.

۲. شَجَّ رَأْسَهُ شَجًّا: سرش را شکست. شَجَّ البَحْرَ: دریا را شکافت. شَجَّ المَفَارَزةَ: بیابان

را پیمود.

۳. أَضَّنِي الفَقْرُ إِلَيْكَ أَضًّا: فقر مرا به سویت مضطر گردانید. أَضَّنِي الأَمْرُ: این کار مرا

بسیار مشقت داد.

۴. رَمَّهُ رَمًّا، مَرَمَّةً: آن را اصلاح و نیکو کرد. رَمَّ شَأْنَهُ: حال او را نیکو کرد.

حضر می در فتح الأفعال در مورد علت دو وجهی بودن این افعال می نویسد: در صحاح

جوهری آمده است: این افعال دو وجهی آمده اند زیرا گاهی لازم و گاهی متعدی می آیند.

- ۱۳.....وَاضْمَنَّ مَعَ الْ لُزُومِ فِي امْرُرٍ بِهِ وَجَلَّ مِثْلُ جَلَا
 ۱۴. هَبَّتْ وَذَرَّتْ وَأَجَّ كَرَّهَمَ بِهِ وَعَمَّ زَمَّ وَسَحَّ مَلَّ أَيْ ذَمَلَا
 ۱۵. وَالَّ لَمَعًا وَصَرَخًا شَكَّ أَبَّ وَشَدَّ دَ أَيُّ عَدَا شَقَّ خَشَّ غَلَّ أَيْ دَخَلَا
 ۱۶. وَقَشَّ قَوْمٌ عَلَيْهِ اللَّيْلُ جَنَّ وَرَشَّ شَسَّ الْمُنْزُنُ طَشَّ وَثَلَّ أَصْلُهُ ثَلَلَا
 ۱۷. أَيُّ رَاثَ ظَلَّ دَمُّ خَبِّ الْحِصَانِ وَنَبَّ سَتَّ كَمَّ نَحَلَّ وَعَسَّتْ نَاقَةٌ بِخَلَا
 ۱۸. قَسَّتْ.....

شرح:

در بیت دهم گذشت، ماضی "فَعَلَ" از مضاعف لازم، مضارع آن "يَفْعَلُ" می‌شود، مانند: فَرَّ يَفِرُّ، تَبَّ يَتَبُّ.

اما بعضی افعال وجود دارند که شاذند و بر خلاف قیاس، ضمه می‌گیرند در ابیات فوق، ابن مالک به ۲۸ فعل اشاره کرد که عبارتند از:

۱. مَرَّ بِهِ يَمُرُّ مَرُورًا، مَمَرًا، مَرًّا: عبور کرد، گذشت.
۲. جَلَّ الرَّجُلُ عَنِ وَطْنِهِ يَجِلُّ جُلُولًا: از دیارش کوچ کرد. جَلَا يَجْلُو جَلَاءً به همین معناست.

ابن مالک فرمود: جَلَّ مِثْلُ جَلَا: یعنی جَلَّ مانند جَلَا به معنای کوچ کرد. زیرا جَلَّ قَدْرُهُ يَجِلُّ جَلَالًا، جَلَالَةٌ: عظیم گشت، مضارع آن بنابر قیاس به کسر می‌آید.

۳. هَبَّتِ الرِّيحُ تَهَبُّ هُبُوبًا، هَبًّا: باد وزید. هَبَّ مِنَ نَوْمِهِ: از خواب بیدار شد.
 ۴. ذَرَّتِ الشَّمْسُ تَذُرُّ ذَرًّا، ذُرُورًا: خورشید شعاع خود را به زمین زد، خورشید بالا آمد.
- ابن مالک ذَرَّتْ را با تاء تأنیث آورد به خاطر احتراز از: ذَرَّ الْمِلْحَ يَذُرُّ ذَرًّا: نمک را پاشاند، زیرا که آن متعدی و موافق قیاس است.

۵. أَجَّتِ النَّارُ تَوُجُّ أَجِيحًا: آتش زبانه زد که صدا از آن برآمد. أَجَّ الظِّلِيمُ أَجًّا: شترمرغ نر دوید که صدا از بالش در آمد. أَجَّ المَاءُ أُجُوجًا: آب شور و تلخ شد.

۶. كَرَّ عَنْهُ يَكُرُّ كُرُورًا: از او برگشت. كَرَّ الفَارِسُ عَلَى عَدُوِّهِ كَرًّا، كُرُورًا، تَكَرَّرًا: پس از فرار بر دشمنش بازگردید.

۷. هَمَّ بِالْعَمَلِ يَهُمُّ هَمًّا: تصمیم گرفت، دست بکار شد، قصد کرد.

ابن مالک هَمَّ بِهِ را قید آورد به خاطر احتراز از: هَمَّ الْأَمْرُ فَلَانَا يَهُمُّ هَمًّا، مَهَمَّةً: او را اندوهگین کرد، هَمَّ السَّقْمُ جِسْمَهُ: بیماری، اندام او را لاغر کرد، هَمَّ فَلَانٌ الشَّحْمَ: فلانی پیه را گذاخت، هَمَّ الشَّمْسُ الثَّلَجَ: خورشید برف را ذوب کرد، زیرا همهی این موارد، متعدی و موافق قیاس اند.

۸. عَمَّ النَّبْتُ يَعُمُّ عُمُومًا، عَمًّا: گیاه بلند شد.

اما عَمَّ الشَّيْءَ عُمُومًا: آن را فرا گرفت، و عَمَّ الْقَوْمَ بِالْعَطِيَّةِ عَمًّا: قوم را به بخشش عام کرد، این موارد متعدی و موافق قیاس است.

۹. زَمَّ بِأَنْفِهِ يَزُمُّ زَمًّا: تکبر ورزید و گردن کشی کرد.

اما زَمَّ مَتَاعَهُ زَمًّا: کالایش را محکم بست، متعدی و موافق قیاس است.

۱۰. سَحَّ الْمَطَرُ يَسْحُ سَحًّا: باران بسیار بارید.

۱۱. مَلَّ يَمَلُّ مَلًّا: با سرعت رفت.

ابن مالک قید آورد: أَيُّ زَمَلًا، به خاطر احتراز از: مَلَّ اللَّحْمَ أَوْ الْحُبَّزَ مَلًّا: با خاکستر، گوشت یا نان را گرم کرد. زیرا متعدی و موافق قیاس است.

اما مَلَّهُ و مَلَّ مِنْهُ يَمَلُّ مَلًّا: دلتنگ و خسته گشت، ملول شد، از باب فَعَلَ يَفْعَلُ آمده است.

۱۲. أَلَّ السَّيْفُ يُوَلُّ أَلًّا: شمشیر درخشید أَلَّ الْعَلِيلُ يُوَلُّ أَلِيًّا: مریض ناله سر داد. أما

در قاموس المحيط أَلَّ بمعنای ناله کردن فقط به کسر مضارع و أَلَّ بمعنای درخشیدن به دو وجه (کسر و ضم) آمده است.

ابن مالک أَلَّ لَمَعًا وَصَرَخًا را قید آورد به خاطر احتراز از أَلَّهُ يُوَلُّ أَلًّا: او را با نیزه زد، او را راند و طرد کرد. و به خاطر احتراز از: أَلَّ الثَّوْبَ يُوَلُّ: جامه را دوخت. زیرا متعدی و موافق قیاس با ضم عین الفعل آمده است.

۱۳. شَكََّ فِي الْأَمْرِ يَشُكُّ شَكًّا: شک کرد، در کار تردد نمود.

أما شَكََّهُ بِالرَّمْحِ يَشُكُّ شَكًّا: نیزه را در بدنش فرو برد، متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده است.

۱۴. أَبَّ يُوْبُّ أَبًا وَأَبَابًا وَأَيْبًا وَأَبَابَةً: برای سفر آماده شد. اما در قاموس المحيط و تاج العروس به دو وجه (کسر و ضم) آمده است. أَبَّ إِلَى وَطْنِهِ يُوْبُّ أَبًا و أَبَابًا: آرزومند وطن شد. و در لسان العرب و تاج العروس آمده است: أَبَّ إِلَى وَطْنِهِ معروف نزد ابن دُرَيْدٍ "يَبُّ" به کسر است.

۱۵. شَدَّ الرَّجُلُ يَشُدُّ شَدًّا: با سرعت رفت، دوید.

ابن مالک قید آورد: شَدَّ أَيُّ عَدَا: به خاطر احتراز از شَدَّ مَتَاعَهُ يَشُدُّ وَيَشِدُّ، همان گونه که در بیت ۱۲ گذشت، متعدی و دو وجهی است.

۱۶. شَقَّ عَلَيْهِ الْأَمْرُ يَشُقُّ شَقًّا وَمَشَقَّةً: کار بر او دشوار شد.

۱۷. حَشَّ فِي الشَّيْءِ يَحْشُ حَشًّا: در کار داخل شد.

ابن مالک قید آورد: أَيُّ دَخَلَا: به خاطر احتراز از: حَشَّ الْبَعِيرُ يَحْشُ: چوب را در بینی شتر قرار داد، زیرا متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده است.

۱۸. عَلَّ فِي الشَّيْءِ يَعْلُ عَلًّا: در کار داخل شد.

ابن مالک قید آورد: أَيُّ دَخَلَا: به خاطر احتراز از: عَلَّ الْمَتَاعَ يَعْلُ عَلُولًا: مخفیانه کالا را دزدید، زیرا متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده است. و همچنین احتراز از: عَلَّ صَدْرُهُ يَعْلُ عَلًّا وَعَلِيلًا: سینه اش پر از حقد و حسد و کینه شد، زیرا لازم و موافق قیاس به کسر عین الفعل آمده است.

۱۹. قَشَّ الْقَوْمُ يَقْشُ قُشُوشًا: رفتند. قَشَّ فُلَانٌ يَقْشُ قُشُوشًا: بعد از لاغری، فربه شد؛ بعد از محنت و بیماری بهبود یافت.

ابن مالک قید آورد: قَشَّ قَوْمٌ: به خاطر احتراز از: قَشَّ النَّبَاتُ يَقْشُ وَيَقْشُ: گیاه خشک شد، زیرا لازم و دو وجهی به کسر و ضم آمده است.

همچنین احتراز از: قَشَّ الشَّيْءُ يَقْشُ قَشًّا: آن چیز را جمع کرد، زیرا متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده است.

۲۰. جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ يَجُنُّ جَنًّا وَجُنُونًا: شب بر او تاریک گشت، شب آن را پوشاند.

ابن مالک قید آورد: عَلَيْهِ اللَّيْلُ: به خاطر احتراز از: جَنَّ الْجَنِينُ يَجُنُّ جَنًّا: در رحم پوشیده گردید، زیرا لازم و موافق قیاس به کسر عین الفعل آمده است.

۲۱. رَشَّ الْمُنُّنُ يَرُشُّ رَشًّا: باران ریز ریز بارید.

ابن مالک قید آورد: رَشَّ الْمُنُّنُ: به خاطر احتراز از: رَشَّ الْمَاءَ يَرُشُّ رَشًّا: آب را پاشاند، زیرا متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده است.

۲۲. طَشَّتِ السَّمَاءُ يَطُشُّ طَشًّا: باران ریز ریز بارید، طَشَّ به بارانی گفته می‌شود که از رَشَّ ضعیف‌تر باشد، بعضی عکس آن گفته‌اند. در قاموس و تاج آمده که این فعل دو وجهی است.

۲۳. ثَلَّ الْفَرَسُ أَوْ الْحِمَارُ يَثُلُّ ثَلًّا: فضله انداخت.

ابن مالک قید آورد: أَصْلُهُ ثَلًّا، اشاره به اینکه اگر چه ثَلَّ از أَعْرَضَ است و قیاس مصدرِ أَعْرَضَ به كَسَرَ عین الفعل می‌آید اما این مصدر به فتح آمده است. همچنین قید آورد: أَيُّ رَاثٍ: به خاطر احتراز از: ثَلَّ الْبَيْتُ يَثُلُّ ثَلًّا: خاک چاه را بیرون آورد، و ثَلَّ الْقَوْمَ: قوم را هلاک کرد و ثَلَّ الْبَيْتَ: خانه را منهدم کرد، زیرا این افعال متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده‌اند.

۲۴. طَلَّ دَمُهُ يَطُلُّ طَلًّا: خون او هدر شد، خون خواهی نشد.

ابن مالک قید آورد: طَلَّ دَمٌ: به خاطر احتراز از: طَلَّتِ السَّمَاءُ الْأَرْضَ: باران ریز بر زمین بارید، و طَلَّ حَقَّهُ: حق او را ناچیز و کم گردانید و طَلَّ فُلَانًا: او را بازداشت، زیرا این افعال متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده‌اند.

۲۵. خَبَّ الْحِصَانُ يَخْبُّ خَبًّا وَخَبِيْبًا: باسرعت رفت. خَبَّ النَّبْتُ: نبات باسرعت رشد کرد و بلند شد.

ابن مالک قید آورد: خَبَّ الْحِصَانُ وَنَبْتُ: به خاطر احتراز از: خَبَّ الرَّجُلُ يَخْبُّ خَبًّا: فریبنده گشت، زیرا از باب فَعَلَ يَفْعَلُ می‌باشد.

۲۶. كَمَّ النَّخْلُ يَكُمُّ كَمًّا وَكُمُومًا: غوره‌ی خرما از غلاف خارج شد.

ابن مالک قید آورد: كَمَّ نَخْلٌ: به خاطر احتراز از: كَمَّ الشَّيْءُ يَكُمُّ كَمًّا: آن را پوشاند، كَمَّ الْبَعِيرَ: دهان شتر را محکم بست، زیرا این افعال، متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده‌اند.

۲۷. عَسَّتِ النَّاقَةُ تَعْسُ عَسًّا وَعَسَسًا: شتر در محل خالی چرید.

ابن مالک قید آورد: نَاقَةٌ بِحَلَا: به خاطر احتراز از: عَسَّ الشَّيْءَ يَعُسُّ عَسًّا وَعَسَسًا: آن را طلب کرد، عَسَّ الْقَوْمَ: قوم را چیز اندکی خورانید، زیرا این افعال، متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده اند.

۲۸. قَسَّتِ النَّاقَةُ تَقُوسُ قَسًّا وَقُسًّا: شتر در محل خالی چرید.

ابن مالک قید آورد: قَسَّتْ كَذَا: یعنی قَسَّتْ بمعنای عَسَّتْ است. و همچنین به خاطر احتراز از: قَسَّ الْقَوْمَ يَقُوسُ قَسًّا: قوم را با حرف زشت آزار داد، زیرا متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده است.

از این ۲۸ فعلی که ابن مالک بیان کرد، در سه مورد به ایشان اعتراض وارد شده است: ۱. أَلَّ ۲. أَبَّ ۳. طَشَّ.

حضرمی ۱۸ فعل بر ابن مالک استدراک دیده و آنها را در سه بیت به نظم در آورده

است:

وَمَعَ ثَمَانِيَةَ عَشْرٍ كَمَرِّهِ يَمْتُ ثَجٌّ وَسَجٌّ أَحُّ أَيُّ سَعَلَا
سَخَتْ وَأَدَّ وَحَدَّ عَرَّ حَصَّ وَالْطَّ طَطَّ نَاقَةٌ كَفَّ شَقَّ طَرَفُهُ فَعَلَا
وَبَقِيَ فَكَّ وَعَمَكَ الْيَوْمُ عَمَّ وَأَمَّ مَمْتُ أُمَّنَا حَنَّ عَنْهُ مُعْرِضًا كَمَلَا

۱. مَمْتُ إِلَيْهِ بِقَرَابَةٍ يَمْتُ مَمًّا: با او پیوند خویشی کرد.

اما مَمْتُ الدَّلُو يَمْتُ مَمًّا: دلو را کشید، متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده است.

۲. ثَجَّ الْمَاءُ يَثُجُّ ثَجًّا وَثُجُوجًا وَثُجُوجًا: آب روان شد.

بعضی از اهل لغت گفته‌اند این فعل متعدی می‌آید: ثَجَّ الْمَاءُ يَثُجُّ ثَجًّا: آب را جاری و روان کرد. در این صورت موافق قیاس با ضم عین الفعل می‌باشد.

۳. سَجَّ بَطْنُهُ يَسُجُّ سَجًّا: شکم او نرم شد، فضله‌ی او رقیق شد.

اما سَجَّ الْحَائِطُ يَسُجُّ سَجًّا: دیوار را گل‌اندود کرد و سَجَّ السَّطْحُ: پشت بام را گل زد، متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده است.

۴. أَحَّ يُوُحُّ أَحًّا: سرفه زد.

۵. سَخَّتِ الْجَرَادَةُ تَسُخُّ سَخًّا: ملخ، دم به زمین فرو برد تا تخم نهد.

۶. **أَدَّ الْبَعِيرُ يُؤَدُّ أَدًّا**: شتر صدا و فریاد زد.

اما **أَدَّ الْحَبْلُ يُؤَدُّ أَدًّا**: طناب را کشید، متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده است.

۷. **حَدَّ عَلَيْهِ يَحُدُّ حَدًّا وَحَدَدًا**: بر او خشم گرفت.

اما **حَدَّ الْقَازِفَ يَحُدُّ حَدًّا**: دشنام دهنده را حد زد، و **حَدَّ الرَّجُلَ عَنِ الْأَمْرِ يَحُدُّ حَدًّا**: شخص را از کاری منع کرد، و **حَدَدْتُ السَّكِينِ**: کارد را تیز کردم، و **حَدَدْتُ الْبَيْتَ**: برای خانه حد قرار دادم، این افعال، متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده است.

اما **حَدَّتِ الْمَرْأَةُ عَلَى زَوْجِهَا يَحُدُّ وَيَحِدُّ** دو وجهی است و در بیت ۱۸ خواهد آمد.

۸. **عَرَّ الظِّلِيمُ يَعُرُّ عِرَارًا وَعُرَارًا**: شتر مرغ بانگ زد.

اما **عَرَّهُ يَعُرُّ عَرًّا**: او را مکروهی رسانید و **عَرَّ الْأَرْضَ**: زمین را کود داد، **عَرَّ الشَّعْرَ**: مو را از بیخ کند، این افعال، متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده است.

اما **عَرَّتِ الْإِبِلُ**: شتر سرگین انداخت، لازم و دو وجهی است که در شرح ابیات ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ خواهد آمد.

۹. **حَصَّ الْحِمَارُ يَحْصُ حُصًّا**: الاغ در حال دویدن گوش را راست کرد و دم را

جنبانید.

اما **حَصَّ رَأْسَهُ يَحْصُ حَصًّا**: مو را سترد، متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده است.

۱۰. **لَطَّتِ النَّاقَةُ بِذَنْبِهَا تَلُطُّ لَطًّا**: شتر دم را میان رانها درآورد.

اما **لَطَّ الْبَابُ يُلُطُّ لَطًّا**: در را بست و **لَطَّ الشَّيْءُ**: آن را پوشیده داشت. و **لَطَّ الرَّجُلُ حَقَّهُ**: حق او را انکار کرد. و **لَطَّهُ بِالْعَصَا**: او را با چوبدستی زد، همه‌ی این موارد متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده‌اند.

۱۱. **كَفَّ بَصْرَهُ يَكْفُ كَفًّا**: نابینا گشت.

اما **كَفَّ الْإِنَاءَ يَكْفُ كَفًّا**: ظرف را پر کرد و **كَفَّ الشَّيْءَ**: آن را فراهم آورد، این دو مورد متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده‌اند.

۱۲. **بَقِيَ فِي كَلَامِهِ يَبْقُ بَقًّا**: زیاد سخن گفت، **بَقَّتِ السَّمَاءُ**: سخت بارید.

اما بَقَّ لَنَا الْعَطَاءَ يَبُقُّ بَقًّا: به ما عطای زیادی نمود و بَقَّ فُلَانٌ مَالَهُ: مال خود را پخش کرد و بَقَّ الشَّيْءَ: آن چه در آن بود را خارج کرد، همه‌ی این موارد متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده‌اند.

۱۳. شَقَّ بَصْرُ الْمَيِّتِ يَشُقُّ شَقًّا: چشم محتضر باز ماند.

اما شَقَّ الشَّيْءَ يَشُقُّ شَقًّا: آن را شکافت و شَقَّ ثَوْبَهُ: جامه‌اش را پاره کرد، آن را چاک داد، متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده است.

۱۴. عَكَ يَوْمُنَا يَعُكُ عَكًّا: روز گرم شد و باد نوزید.

اما عَكَهُ عَنِ حَاجَتِهِ يَعُكُ عَكًّا: او را از حاجتش باز داشت. و عَكَهُ بِالسَّوْطِ: با تازیانه او را زد. و عَكَ الْكَلَامَ: کلام را بیان کرد. همه‌ی این موارد متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده‌اند.

۱۵. فَكَّ الرَّجُلُ يَفُكُّ فَكًّا: پیر و فرتوت گشت.

اما فَكَّ الشَّيْءَ يَفُكُّ فَكًّا: آن را جدا کرد. و فَكَّ الْعُقْدَةَ: گره را باز کرد. این دو مورد متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده‌اند.

۱۶. أَمَّتِ الْمَرْأَةُ تَأُمُّ أُمُومَةً: مادر گشت، بچه‌دار شد.

اما أَمَّهُ يَوْمٌ أَمًّا: قصد آن کرد. متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده است.

۱۷. غَمَّ يَوْمُنَا يَغُمُّ غَمًّا: روز ما گرم شد.

اما غَمَّهُ يَغُمُّ غَمًّا: او را اندوهگین کرد. و غَمَّ الْقَمَرُ التُّجُومَ: نور ماه، ستارگان را فراگرفت و آن‌ها را پوشانید. و غَمَّ الشَّيْءَ: آن را پوشانید، آن را بست، همه‌ی این موارد متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده‌اند.

۱۸. حَنَّ عَنْهُ يَحْنُ: از او اعراض کرد.

۱۸.وَعِ وَجْهِي صَدَّ أَتَّ وَخَرَّ رَ الصَّلْدُ حَدَّثَ وَثَرَّتْ جَدَّ مَنْ عَمِلَا
 ۱۹. تَرَّتْ وَطَرَّتْ وَدَرَّتْ جَمَّ شَبَّ حَصَا نٌ عَنَّ فَحَّتْ وَشَدَّ شَحَّ أَيُّ بَجَلَا
 ۲۰. وَشَطَّتِ الدَّارُنَسَّ الشَّيْءُ حَرَّ نَهَا رُ.....

شرح:

قبلا خواندیم فعل‌هائی که مضعف لازم‌اند بر وزن فَعَلَ يَفْعَلُ می‌آیند اما در این ابیات، ابن مالک هجده فعل را نام برده که دو وجهی می‌آیند. این افعال به قرار زیراند:

ماضی	مضارع قیاسی	مضارع شاذ	ماضی	مضارع قیاسی	مضارع شاذ
صَدَّ	يَصِدُّ	يَصُدُّ	جَمَّ	يَجِمُّ	يَجُمُّ
أَتَّ	يَيْتُّ	يُوتُّ	شَبَّ	يَشِبُّ	يُشِبُّ
خَرَّ	يَخِرُّ	يُخَرُّ	عَنَّ	يَعِنُّ	يُعِنُّ
حَدَّ	يَحِرُّ	يُحَرُّ	فَحَّ	يَفِحُّ	يُفِحُّ
تَرَّ	يْتَرُّ	يُتَرُّ	شَدَّ	يَشِدُّ	يُشِدُّ
جَدَّ	يَجِدُّ	يُجِدُّ	شَحَّ	يَشِحُّ	يُشِحُّ
تَرَّ	يْتَرُّ	يُتَرُّ	شَطَّ	يَشِطُّ	يُشِطُّ
طَرَّ	يَطِرُّ	يُطِرُّ	نَسَّ	يَنَسُّ	يُنَسُّ
دَرَّ	يَدِرُّ	يُدِرُّ	حَرَّ	يَحِرُّ	يُحِرُّ

مصدر و معانی این افعال:

۱. صَدَّ عَنِ الشَّيْءِ صَدًّا وَصُدُّوْدًا: از آن اعراض کرد، صَدَّ مِنْهُ صَدِيدًا: از او نالید.
 اما صَدَّهُ عَنَّ كَذَا يَصُدُّ صَدًّا: او را از آن بازداشت، متعدی و موافق قیاس به ضم عین
 الفعل آمده است.

۲. أَتَّ الشَّعْرُ وَالتَّبَاتُ أَثَاثًا وَأَثَاثَةً وَأُثُوْتًا: مو و نبات زیاد شد و در هم پیچید.

۳. خَرَّ الصَّلْدُ خَرًّا وَخُرُورًا: سنگ از بالا به پایین افتاد، خَرَّ لِلَّهِ سَاجِدًا: برای سجده کردن الله عزوجل بر زمین افتاد.

۴. حَدَّتِ الْمَرْأَةُ عَلَى زَوْجِهَا حَدًّا وَحِدَادًا: زن برای وفات شوهرش ترک زینت کرد.

۵. ثَرَّتِ الْعَيْنُ ثَرًّا وَثُرُورًا: چشم پر از اشک شد.

ابن مالک تاء تأنیث را قید آورد: ثَرَّتْ، به خاطر احتراز از: ثَرَّ الشَّيْءُ مِنْ يَدِهِ: آن را از دستش متفرق و پخش کرد. و ثَرَّ الشَّرَابُ يَثُرُّ: آب را ریخت. این دو مورد متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده‌اند.

۶. جَدَّ فِي عَمَلِهِ جِدًّا: در کارش تلاش و کوشش کرد.

ابن مالک قید آورد: جَدَّ مَنْ عَمِلًا به خاطر احتراز از: جَدَّ الثَّوْبَ يَجِدُّ جَدًّا: جامه را چید، آن را برید. زیرا متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده‌اند.

همچنین به خاطر احتراز از: جَدَّ فِي أَعْيُنِ الْقَوْمِ يَجِدُّ جَدًّا: در چشم قوم بزرگ گشت. و جَدَّ الثَّوْبَ يَجِدُّ: جامه جدید گشت. زیرا لازم و موافق قیاس به کسر عین الفعل آمده‌اند.

۷. تَرَّتْ يَدُهُ تَرًّا وَثُرُورًا: دستش افتاد و جدا شد، تَرَّ الْعَظْمُ: استخوان جدا شد.

اما تَرَّهْ يَثُرُّ تَرًّا وَثُرُورًا: آن را برید، متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده است.

۸. طَرَّتْ يَدُهُ طَرًّا: دست او افتاد، جدا شد، طَرَّ الرَّجُلُ مِنَ السَّطْحِ: مرد از بام افتاد.

اما طَرَّ الْإِبِلَ يَطُرُّ طَرًّا: با شدت شتران را راند، شتران را از اطراف و جوانب جمع کرد. و طَرَّ السَّكِّينَ: کارد را تیز کرد. و طَرَّ الْحَوْضَ: حوض را گل اندود کرد. و طَرَّ الشَّيْءَ: آن را برید، متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده‌اند.

۹. دَرَّتِ الشَّاةُ بِاللَّبَنِ دَرًّا: گوسفند بسیار شیر داد. دَرَّ النَّبَاتُ: گیاه بسیار شد و درهم

پیچید.

اما دَرَّ الْفَرَسُ يَدِرُّ دَرِيرًا: اسب سریع دوید. لازم و موافق قیاس به کسر عین الفعل آمده است.

۱۰. جَمَّ الْمَاءُ جُمُومًا: آب بسیار شد. جَمَّ الْعَظْمُ: گوشت استخوان بسیار گردید.

۱۱. شَبَّ الْحِصَانُ شَبَابًا وَشَبِيبًا: اسب دست‌هایش را بلند کرد و با نشاط شد.

ابن مالک قید آورد: شَبَّ حِصَانٌ به خاطر احتراز از: شَبَّ النَّارَ يَشُبُّ: آتش را افروخت. زیرا متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده است.

همچنین به خاطر احتراز از: شَبَّ الْغُلامُ يَشِبُّ شَبَابًا: کودک جوان گردید. زیرا لازم و موافق قیاس به کسر عین الفعل آمده است.

۱۲. عَنَّ لَهُ الشَّيْءُ عَنَّا وَعَنَّنا وَعُنُونًا: برای او ظاهر شد. و عَنَّ عَنِ الشَّيْءِ: اعراض کرد، رو گردانید.

۱۳. فَحَّتِ الْأَفْعَى فَحًّا وَفَحِيحًا: مار فیش فیش کرد، از دهان خود صدا خارج کرد، فَحَّ النَّائِمُ: خور و پف کرد.

۱۴. شَدَّ عَنِ الْجَمَاعَةِ شَدًّا: از جماعت منفرد شد.

۱۵. شَخَّ بِمَالِهِ شَخًّا وَشُحًّا: به مالش بخل ورزید.

۱۶. شَطَّتِ الدَّارُ شَطًّا وَشُطُوطًا: خانه دور گشت.

ابن مالک به تاء تأنیث قید آورد: شَطَّتْ به خاطر احتراز از: شَطَّ عَلَيْهِ فِي حُكْمِهِ يَشِطُّ شَطْطًا: در حکم خود جور و ظلم کرد، زیرا لازم و موافق قیاس به کسر عین الفعل آمده است.

۱۷. نَسَّ اللَّحْمُ وَالْخُبْزُ نَسِيْسًا وَنُسُوسًا: گوشت و نان خشک شد و رطوبت آن رفت.

اما نَسَّ الْإِبِلَ يَنْسُ نَسًّا: شتران را سوق داد. متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده است.

۱۸. حَرَّ النَّهَارُ حَرًّا وَحَرَارَةً: روز گرم شد. این فعل بر لغتی دیگر حَرَّ يَحْرُّ بر وزن فَعِلَ يَفْعَلُ نیز آمده است.

ابن مالک قید آورد به: حَرَّ نَهَارٌ به خاطر احتراز از: حَرَّ الْعَبْدُ يَحْرُّ حَرَارًا وَحُرِّيَّةً: بنده آزاد شد. زیرا بر وزن فَعِلَ يَفْعَلُ آمده است.

حضرمی هشت فعل را بر ابن مالک استدراک دیده و آن‌ها را در دو بیت به نظم در آورده است:

وَمِثْلُ صَدِّ بِوَجْهِهِ ثَمَانِيَةٌ عَرَّتْ وَشَتْ وَأَزَّ الْقِدْرُ حِينَ غَلَا
قَرَّ النَّهَارُ وَأَصَّتْ نَاقَةٌ كَذَا رَزَّ الْجِرَادُ وَكَعَّ خَلٌّ أَي هَزَلَا

ماضی	مضارع قیاسی	مضارع شاذ
عَرَّتْ	يَعْرِئُ	يَعْرُئُ
شَتْ	يَشِتُّ	يَشْتُ
أَزَّ	يَزُّ	يُؤُزُّ
قَرَّ	يَقَرُّ	يَقْرُ
أَصَّتْ	يَبِئِصُّ	يُؤُصُّ
رَزَّ	يَرِزُّ	يَرُزُّ
كَعَّ	يَكْعَعُ	يَكْعَعُ
خَلَّ	يَخِلُّ	يَخُلُّ

مصدر و معانی این افعال:

۱. عَرَّتِ الْإِبِلُ عَرًّا وَعُرُورًا: شتر جرب‌دار گشت، سرگین انداخت.
۲. شَتْ شَتَاتًا وَشَتًّا وَشَتِيَّتًا: پراکنده و متفرق گردید.
۳. قَرَّ يَوْمًا قَرًّا وَقَرِيرًا: روز ما سرد شد.
لغتی دیگر قَرَّ يَقْرُّ بر وزن فَعَلَ يَفْعَلُ نیز آمده است.
۴. أَزَّ الْقِدْرُ أَرِيْزًا وَأَزَا: دیگ به جوش آمد، صدای غلیان دیگ بلند شد.
۵. أَصَّتِ النَّاقَةُ أَصًّا: شتر فربه شد.
۶. رَزَّ الْجِرَادُ رَزًّا: ملخ دمش را در زمین فرو برد تا تخم بگذارد.

اما رَزَّ الشَّيْءَ فِي الشَّيْءِ يَرُزُّ: آن را بر آن ثابت و استوار کرد. متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده است.

۷. كَعَّ عَنِ الشَّيْءِ كَعًّا وَكُوعًا: ضعیف و ترسو شد.

۸. خَلَّ لَحْمُهُ خَلًّا وَخُلُولًا: لاغر و نحیف شد.

اما خَلَّ الشَّيْءَ يَخُلُّ: آن را سوراخ کرد. و خَلَّ الْإِبِلَ: شتران را در چراگاه نیکو چراند. این دو مورد متعدی و موافق قیاس به ضم عین الفعل آمده‌اند.